

یکی چاره باید کنون اندر این / که این بد بگردد ز ایران زمین
جمهوری اسلامی و هویت ملی ما (۴)

مزدک بامدادان

جمعه ۲۷ آذر ۱۳۸۳

[بخش یکم](#)

[بخش دوم](#)

[بخش سوم](#)

۳. جنبشهای "پان": از پیوندگرانی تا نژادپرستی (دو)

*پان‌عربیسم: بنیاد فکری این گرایش که هوادارانش زیر پرچم گروه‌هایی مانند "جبهه دمکراتیک مردمی خلق عرب احواز" و "سازمان حقوق بشر احواز" گردآمده اند، بر این پندار استوار است که خوزستان از چندین هزار سال پیش میهن قبیله‌های عرب بوده و این فارسها و لرها و دیگران هستند که به این استان کوچیده اند. استناد اینان نیز برای پیشینه عربی خوزستان تمدن ایلام است، که آنرا عربی و یا دست کم سامی می‌دانند. اگر چه سخنان کسانی مانند عزیزی بنی طرف گاهگاهی رنگ و بوی پان‌عربیستی بخود می‌گیرند، بلندگوی اصلی این جریان ولی یکی از تهران نشینان غیر عرب به نام ناصر پورپیرار است، که با رنگ آمیزی "اسلامی" اندیشه‌های نژادپرستانه خود بر طبل یهودی ستیزی و فارس ستیزی می‌کوبد و با دروغ خواندن تاریخ شناخته شده ایران همه پیشرفته‌ها و دستاوردهای ایرانیان را از آن اعراب (یا سامیان) می‌داند. اگر نوشته‌های پورپیرار از ارزشی چندان برخوردار نیستند که نیازی به پرداختن به آنها باشد، پیوند تنگاتنگ او با دست اندر کاران رژیم ولی مانند کردار کودک پرگونی که رازهای خانوادگی را فاش می‌کند، پرده از برنامه‌های کیستی ستیزانه کاریبان و کارپردازان جمهوری اسلامی برمیدارد. پورپیرار در جایگاه یک "عرب‌گرا" نمی‌تواند افسوس ژرف خود را از اینکه ایرانیان نه به عربی که به فارسی سخن می‌گویند، پنهان کند و می‌نویسد: «اینک مسلم است که نخواهیم توانست زبان ناتوان فارسی را که بدون سود بردن از قواعد و لغات عرب، به لقلقه می‌افتد، کنار گذاریم و به زبان قرآن پناه بریم. اما بی شک از آن که آینده ما را اتحاد اسلامی رقم خواهد زد، گستردن زبان عرب در میان جوانان و گنجاندن جدی تر آن در موارد درسی و زدودن مزخرفات باستان پرستی، از عرصه سنت‌ها و رسومات سراسر خرافات، میتواند زیربنای این اتحاد را پی ریزی کند.» (۱) پورپیرار در آغاز خود از شیفتگان فرهنگ و تمدن ایران باستان بود (۲) و اکنون به تولید انبوه کتاب‌هایی روی آورده است که همه و همه بدنبال شکستن این پندارند که ایرانیان پیش از اسلام نیز از فرهنگ و شهرآئینی (تمدن) برخوردار بوده اند. پورپیرار در پیروی از نویسنده دیگری بنام عبدالله شهبازی همه نابسامانیهای جهان و بویژه ایران و خاورمیانه را از آتشی می‌بیند که یهودیانش برافروخته‌اند و در این یهودی ستیزی و عرب ستانی تا بدانجا پیش می‌رود که از سونی صدام حسین را به نام "قهرمان بزرگ شرق نزدیک" می‌ستاید و از دیگر سو، بخش بزرگی از آثار باستانی چهارگوشه ایران و همچنین مردمانی بنام "فارس"ها را ساخته و پرداخته "یهود" می‌داند. (به این معنی که یهودیان در چند صد سال گذشته سرگرمی دیگری جز کندن سنگ نبشته، ساختن آتشکده، ضرب سکه‌های کهن، صدور شناسنامه و سجلات برای فارسها و نوشتن تاریخ برای ایرانیان نداشته‌اند!) تا بدینجا البته گفته‌ها و نوشته‌های او را می‌توان مانند سخنرانیهای ملا حسنی بهانه‌ای برای خنده در این روزگار تهی از شادی دانست و خندید و گذشت. پورپیرار ولی هیچ تلاشی در پوشاندن آن چهره دیگر خود که همانا هواداری از آپارتاید دینی و جنسی است، نمی‌کند و بر گفتار همیشگی مرا در باره پیوند تنگاتنگ دینفروشان و نژادپرستان مهر تأیید می‌زند. او از یکسو یهودیان و بهانیان را ریشه راستین نابسامانی‌های ایران می‌خواند و از سوی دیگر می‌نویسد: «جمهوری اسلامی ایران بلافاصله آن آسیب سنتی و مذهبی رضا شاه را، به صورت بازگرداندن چادر بر سر زنان ترمیم و جبران کرد»

حال دیگر نیازی به غیبگونی نیست که بتوان دریافت، پورپیرار و شهبازی یار غار و رفیق گلشن و گرمابه روزنامه کیهان، انتشارات سروش، صدا و سیما و سایت بازتاب و از همسخنان حسین شریعتمداری و روح الله حسینیان هستند. از دیگر سو، ایندو در سالهای گذشته به مرجع تقلید بسیاری از "پان"گرایان، بویژه پانتورکیست‌ها در پاسخ به پرسشهای تاریخی تبدیل شده اند.

*پان‌تورکیسم: پانتورکیسم اندکی بیش از یکصد سال پیش در واکنش به پان اسلاویسم روسی و در میان تاتارهای کریمه پدید آمد. پدر پانتورکیسم "ایسماعیل گاسپرینسکی" است که این اندیشه را بر پایه "یگانگی در زبان، اندیشه و کردار" (۳) پی ریخت. در ایران ولی پان‌تورکیسم بنا بر نقش گسترده آذربایجانیان در جنبشهای سراسری و شرکت آنان در سامانه‌های کشورداری و بیشتر از همه در پراکندگی ترک‌زبانان در سرتاسر ایران هیچگاه نتوانست از وزن درخوری برخوردار شود. پان

تورکیسها ولی هر گاه که دولت مرکزی را ناتوان دیده اند، سر بر کرده و به تلاش و کوشش پرداخته اند. گفتار و کردار گروه‌هایی که امروز گرایشهای پان تورکیستی دارند، آمیزه‌ای از نژادپرستی، تاریخ سازی، آمارپردازی و چهره دزدی است. برای نمونه محمودعلی چهرگانی، رهبر "گاموح" (۴) در گفتگویی برای به تصویر کشاندن کشور آذربایجان آرمانی خود، می‌گوید: «۷۰٪ تهران در دست آذربایجانی‌هاست. نصف استان اراک از آن ماست و در کردستان دارای نیروی بزرگی هستیم و در گیلان انزلی و آستارا را داریم. اگر پروسه جدایی رخ دهد، نباید چیزی در خاک بیگانه رها کنیم.» که تا به اینجای کار تنها سخن از جدایی خواهی است و "جدایی خواه بودن" به در چشم من به خودی خود گناه نیست. در جمله‌های پس از آن ولی گردستیزی او آشکار می‌شود: «حدود ۵۰۰ هزار نفر کرد به آذربایجان جنوبی کوچ کرده اند که اگر بصورت طبیعی به زندگی خود ادامه دهند هیچ مشکلی نخواهد بود. وگرنه همانطور که آمده اند مجبور به بازگشت خواهند شد.» (۵) گاموح ولی به همین نیز بسنده نمی‌کند و در بیانیه‌ای از ارتش ترکیه می‌خواهد برای جلوگیری از خطر "کردستان بزرگ" وارد کردستان عراق شود. (۶)

بخش دیگری از پان تورکیستها به تاریخ سازی می‌پردازند و همه اقوامی را که در روزگاران کهن در ایران می‌زیسته اند مانند مانناتیها، کاسپیها، لولوبیها، و حتا مادها و اشکانیان را ترک می‌خوانند و فارسها را نیز آمیخته‌ای از ترکها، عربها و بومیانی می‌دانند که زبان خود را از یاد برده و به فارسی سخن می‌گویند. از سوی دیگر هر آنکه روزگاری در آذربایجان و یا دیگر بخشهای ترک‌زبان ایران و آسیای میانه و کوچک زیسته، ترک خوانده می‌شود: از نظامی گنجوی، قطران تبریزی، شمس و صناب تبریزی گرفته، تا مولانا و ابن سینا و فارابی و بیرونی و ... و این "ترک‌سازی" تاریخ ایران و چهره‌های آن گاهی نیز ابعاد سرگرم کننده و خنده آوری بخود می‌گیرد و در تنگنای قافیه بناگاه بابک خرم‌دین که نامش پارسی است "با- بک!" خوانده می‌شود و با ترک نامیده شدن رستم دستان، کار بجایی می‌رسد که فریاد از نهاد پان تورکیستهای خردمندتر نیز بر آسمان می‌رود! (۷) هنگامی پانزده سال پیش نخستین نوشته‌های پان تورکیستی را در نشریه‌های فارسی زبان می‌خواندم، "ترکان" یک چهارم و یا بیست و پنج درصد مردم ایران شمرده می‌شدند. امروزه ولی آماری را می‌بینیم که از "جمعیت شست تا هفتاد در سدهی ترکان" سخن می‌گویند. ناآگاهی از مفهوم واژه‌هایی مانند "ملت"، "ملی" و "مردمی" کار را به آنجا می‌کشاند که حکومت پاگرفته در زیر و به پشتیبانی سرنیزه بیگانگان "حکومت ملی" خوانده می‌شود. (۸) تا بدینجای کار باز هم می‌توان سری از سر افسوس تکان داد و راه خود گرفت، ماجرا ولی از آنجایی خطرناک می‌شود که پان تورکیستها با کرد ستیزی و ارمنی ستیزی به کاربران بی مزد و رایگان کشور ترکیه تبدیل می‌شوند و دنباله سیاستهای نژادپرستانه دولت این کشور را به خیابانهای تهران و تبریز می‌کشاند. حمله به راهپیمایی هم میهنان ارمنی در چهارم آوریل امسال را براستی چیزی جز لکه ننگ نمی‌توان نامید. بر هیچ کس پوشیده نیست که دانشاکیها و جیلوها در کشاکش سالهای پراشوب جنگ جهانی نخست، چه بر سر مردم ارومیه و خوی و سلماس آوردند. ولی آیا می‌توان به این بهانه کسانی را در خیابانهای تهران به باد کتک گرفت که یاد یک و نیم میلیون ارمنی کشته شده بدست عثمانیها را پاس می‌دارند و باز هم فریاد برآورد که ما را نه با ترکیه و نه با پان تورکها هیچ سروسری نیست؟ در اینجاست که دیگر سخن از مبارزه برای رسیدن به حقوق برابر، آزادی فرهنگی و سیاسی و اقتصادی یکسر فراموش می‌شود و تنها یک سخن بر مغزهای شسته شده نقش می‌بندد: «ترک خوب، فارس بد!» که البته بجای فارس می‌توان ارمنی، کرد، عرب، تالش و هر آن چیز و هر آن کسی را گذاشت که "ترک" نیست. و ایکاش این جوانان می‌دانستند که پای اندیشه‌های پان تورکیستی تا به آنجا در گل است که سرشناس ترین چهره ترک گرای جهان، آتاتورک نیز هرگز به آنان میدانی برای خودنمایی نداد و بارها سرانشان را به زندان افکند.

همان گونه که در آغاز این بخش آوردیم، پان گرایان از جایگاه آنچنانی در میان نیروهای درون ایران برخوردار نیستند، ولی همانگونه که گفتیم، اینان می‌توانند در هنگامه‌های سرنوشت ساز میهن، همان روزنه کوچکی باشند که سد بزرگی را فرو می‌ریزد، اگر که در پشت آن سیل لشکریان دشمن کمین کرده باشد. خوشبختانه و به رغم بیست و پنج سال حکومت دین سالاران، مردم ایران رفته رفته می‌روند که فردگرانی را، که پیش زمینه مدرنیته و گیتی گرانی است، جایگزین قبیله گرانی کنند، که خواستگاه خودکامگی و واپس ماندگی است، و از همین رو میدان برای خودنمایی و تازش جنبشهای پان در ایران روزبروز کوچکتر و تنگتر می‌شود.

پایان سخن اینکه تکیه بر زبان و همسانیهایی نژادی برای یافتن کیستی ملی را باید هویت جوئی قبیله‌ای و روستائی خواند، که نشان از واپس ماندگی اندیشه و جهانی بی هویت جو دارد. براحتی می‌توان از همین زاویه زبان، بخشها و مردمان گوناگون جهان را در کنار هم گذاشت و دید، هرچه فرهنگ عمومی بالاتر باشد، زبان نقش کمتری در تعریف و تعیین هویت ملی دارد. در خاورمیانه نفرین شده ما، پان تورکیسم را داریم که هر ترک‌زبانی را چه از ترکستان و چه از فرغانه دارای هویت ترکی می‌داند و پان عربیسم را که از تونس تا کویتی را جز به نام عرب نمی‌شناسد، در آمریکای جنوبی دهها کشور اسپانیولی زبان داریم که هر کدام از مکزیک و هندوراس و کوبا گرفته تا آرژانتین و بولیوی کیستی ویژه خود را دارند و خود را نه "اسپانیول" که کوبانی و بولیویایی و آرژانتینی می‌دانند و دست آخر به اروپا می‌رسیم که در آن مردم فرانسوی زبان نوزان نه شهروندان فرانسه را، که "برن"یهای آلمانی زبان را هم میهن خود می‌دانند. همچنین یک آلمانی زبان سونیسی خود را نه آلمانی و نه اتریشی می‌داند. از این نمونه‌ها در باره فرانسه زبانان (سونیس، فرانسه، بلژیک)، آلمانی زبانان (آلمان، اتریش، سونیس)، فلانماتا (بلژیک و هلند) و ایتالیاییها (ایتالیا، سونیس) نیز می‌توان آورد.

کوتاه سخن اینکه هویت جوئی خردگرایانه و نواندیشانه کیستی ملی را فراتر از زبان و نژاد، و در گذشته و سرنوشت و آرمانهای مشترک می‌جوید و از توده بی شکل و پراکنده و گونه‌گون، يك "ملت" یکپارچه می‌سازد که برآیندی از همه بخشهای سازنده خویش است، و هویت جوئی روستائی و قبیله‌گرا، آنرا در زبان و نژاد و همسانیهای بیرونی (و نه درونی) می‌بندد و به پان ترکیسم و پان عربیسم و دیگر گرایشهای خردسوز و انسان ستیز می‌پیوندد.

ادامه دارد ...

خداوند دروغ، دشمن و خشکسالی را از ایران زمین بدور دارد
آذر هشتادوسه
مزدك بامدادان

de.mazdakbamdadan@arcor

- ۱) پلی بر گذشته، بخش سوم؛ بررسی اسناد و نتیجه، صفحه ۲۵۹
- ۲) ن. ک. مقدمه کتاب "از زبان داریوش" نوشته آنه ماری شیمل، ترجمه رجبی، نشر کارنگ (متعلق به پورپیرار!)
- ۳) Dilde, fikirde ve iste birlik پان ترکیسم، يك قرن در تکاپوی الحاقگری، ج. لاندو، نشر نی ۱۳۸۲
- ۴) گوئی آذربایجان اویاتیش میلی حرکتی (حرکت بیداری ملی آذربایجان جنوبی)

۵) org.gamoh

۶) htm.kerkuk/xeberler/oyan/se.spray.medlem

۷) htm.1086/1000/com.tribun.www

۸) در اینجا نه روی سخن به پیشه‌وری است و نه به فرقه دموکرات آذربایجان. در این باره اگر بدور از نفرینها و آفرینها داوری کنیم، خواهیم دید که پیشه‌وری نه آنچنان که دشمنانش می‌گویند نوکر گوش بفرمان روسها بود و نه آنگونه که شیفتگانش می‌گویند، دموکرات، پیشرو و مستقل. نگاه من در اینجا تنها و تنها به مفهوم واژه "ملی" است. گفتنی است که در کودکی بارها از سالمندان می‌شنیدم که از سر تمثیل می‌گفتند: «سنی گتیرن، سنه ده دنییر گند!» (آنکه تورا آورده بتو می‌گوید برو!) بیش از بیست سال طول کشید تا با افسوس فراوان دریابم که این سخن را سرهنگ قلی‌اف در برابر پیشه‌وری و پس از شکست دموکراتها بزبان آورده است.

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi>